

# شمامی گوید مامی توانیم کوتاه‌بیاایم؟

اشاره

آیت‌الله حاج شیخ علی قدوسی که پس از شهید بهشتی و شهیدان رجایی و باهنر به فیض شهادت رسید، از روحانیونی بود که تکلیف‌مداری، انقلابی‌گری و به میدان آمدن او و امثال او مانع شد که ایران انقلابی رو به غرب به نماز بایستد؛ همان‌گونه که امام راحل رحمه‌الله پس از اشاره به مظلومیت و اتهام‌خوری ایشان در اجرای عدالت می‌فرماید: «اگر این‌ها از روی عقل [عقل معادله‌گر، منفعت‌طلبانه] عمل کرده بودند و آن طوری که بعضی جبهه‌های سیاسی عمل می‌کنند - که آن‌ها هم مثل همین‌هایند - اگر این‌ها از روی عقل عمل کرده بودند، حالا هم رئیس‌جمهور همان بود و همان وکلایی که فاسد بودند، همان جا بودند و می‌توانستند که به تدریج، کم‌کم بکشانند این جمهوری اسلامی را به مسائل غربی، همه هم رو به غرب نماز می‌خواندند.»<sup>۱</sup>

شهید علی قدوسی در سخنرانی پس از شهادت فرزندش محمدحسن قدوسی در مکتب توحید قم، در جمع خواهرانی که در آن مکان برای بزرگداشت فرزند شهیدش مراسمی برپا کرده بودند، با اشاره به روحیه ساده‌زیستی و دنیاگریزی فرزندش محمدحسن و اظهار نگرانی از آینده علمی حوزه‌ها و شکل‌نگرفتن شخصیت کامل علمی و معنوی حوزویان پیش از آمدن به میدان سیاسی و اجتماعی، پذیرش پست مدیریتی از سوی خود و دیگران را براساس نیاز انقلاب و جلوگیری از بازگشت فرهنگ منحط غیراسلامی به ساختار فرهنگی و سیاسی کشور در آن مقطع می‌خواند؛ این درسی است برای همه آنانی که به بهانه‌های گوناگون یا راه را برای بازگرداندن فرهنگی می‌گشایند که روزی کسانی چون شهید قدوسی در مقابله با آن خون خود و فرزندش را فدای آن کردند و یا با کناره‌گیری و تماشا و تنها گذاشتن رهبری معظم انقلاب در تقابل با همان فرهنگ منحط به وظیفه شرعی و انقلابی خویش عمل نمی‌کنند. آن‌چه در ادامه می‌آید، بخشی از این سخنرانی است و نشان از دغدغه‌های اسلامی، انقلابی و انسانی کسانی دارد که جز ردای زیبای شهادت، چیزی زینده قامت آنان نبود.



..فاصلهٔ بین حق و باطل آن قدر نیست خواهر محترم! بشر باید مسیرش را خودش تعیین کند، راهنمایی‌هایی که شده است فقط راهنمایی است. معلومات و علوم فقط برای این است که شما با خواندن فلسفه، با خواندن فقه، با خواندن اصول، با دیدن تفسیر، با تکه‌هایی که از تلاش مغزهای متفکر فیلسوف مفسر، فقیه، اصولی، ریاضیدان و غیرذلک به دست آمده، شما هم فکرت عادت کند به تفکر در امور و مسائل را ساده‌نندیشی و الا

بیش از این، از این مسائل استفاده نمی‌شود. این مساله که، الشهید لا یغسل و لایکفن بل یصلی علیه، چرا به این راحتی گفته شده است، امام سلام‌الله علیه یک‌روز نشسته العیاذ بالله هوس کرده فرموده؛ من قشنگ یادم است، شاید چند دفعه به محمدحسن گفتم که این لباس خیلی ناجور است و او با یک آرامشی نگاه می‌کرد، حتی نمی‌گفت نه یا بله، پنج سال او با یک دست کت و شلوار می‌گشت، چیزی که خیلی برای من واقعا جالب بود، آن شبی بود که تصمیم گرفته بود که به هرحال به جبهه برود، ایشان رفت از سپاه، لباس نظامی بگیرد، چون قدبلند بود، لباس‌هایی که دادند، شلوارهایش نوعاً کوتاه بود، خودش رفت بازار یک شلوار خرید، بعد شلوار را وقتی آورد خیلی شلوار نازکی بود، گفتم این شلوار اگر در درگیری‌ها پاره شود، تو که وسیله دوختن نداری، این چیه که خریدی، گذشت چون من در صحبت‌ها از حد تذکر بیش تر

#### گاهی یک مسائل رو شنیدم که می‌شنویم که در

حوزه دارم اوج می‌گیرد که متاسفانه در مدرسه هم، در

مکتب هم خواه ناخواه اثر می‌گذارد. این شکی ندارد،

وقتی در حوزه پا بگیرد، در مکتب هم اثر می‌گذارد،

شما همان طور که امام بارها فرموده این حساب را

بکنید، ببینید کی بود که دلش به حال اسلام در این

اخیر، بیش تر سوخته، دنبالش هم عمل و کار کرده؟

امام و روحانیت یا بنی‌صدر و امثال او؟ خوب ما این

مسائل را نمی‌توانیم مسامحه کنیم، ندیده بگیریم.

نمی‌گفتم و بحث نمی‌کردم. من خوابیده بودم اما دیدم تا دیری از شب صدای چرخ خیاطی می‌آید. مادرش هم خوابیده بود، معلوم بود که خود او با چرخ خیاطی مشغول است. صبح ایشان گفت من از ماشین شما استفاده می‌کنم و با شما می‌آیم بین راه پیاده می‌شوم. گفتم عیب ندارد، وقتی ایشان خواست سوار شود، دیدم ایشان همان شلوار کوتاه را که محکم‌تر بود یک تکه نازک پاره کرده، رویش انداخته و آن تکه را دیشب که صدای چرخ می‌آمد داشت می‌دوخت. من که ادعا می‌کنم که پنجاه یا پنجاه و پنج سال از عمرم رفته و مدتی هم در راه تحصیل علم هستم، به‌هرحال ادعای من این است که چند سال در باب تحصیل علم و راه خدا قدم برداشته‌ام، وقتی ایشان می‌خواست سوار شود، من واقعا از این شلوار دورنگی خجالت کشیدم ولی ایشان با کمال متانت آمد سوار شد سر آن چهار راهی که می‌خواست پیاده شد، بدون این که حتی تقاضا کند من را برسانید به محل، که من بعد از این که رفت، مدتی ناراحت بودم که چرا من نرساندم، من رفته بعد این قضیه که پیش آمد فکر کردم، گفتم ببینید ما توی شعرها زیاد می‌خوانیم که:

او ز من دلقی ستاند رنگ‌رنگ

من از او عمری ستانم جاودان

ما نمی‌دانستیم معنایش را، این‌ها مراحل است که اگر بتواند آن تأثیر معنوی را در «من» بگذارد پرارزش است و گرنه، من آنم که او این قدرت روحی را داشت که در راه خدا و شهادت به شلوار دورنگ توجهی نداشت و برایش فرقی نمی‌کرد، کافی نیست.

تمام این مراحل برای این است که یک عده خاص به آن مرحلهٔ کمالی خودشان برسند. ضمناً قبلاً هم عرض کردم، این‌ها به خاطر دین، به خاطر اسلام، به خاطر خود انسان از همه چیزشان گذشتند و ما اگر در جلساتمان، در سخنرانی‌مان و در بحث‌مان بتوانیم خودمان را به این مسیر انداخته باشیم در روز قیامت خجالت خواهیم کشید که آن‌ها چه مرحله‌ای دارند و ما چقدر عقبیم. البته مقدمات دارد، مقدمات علمی که باید تحصیل شود. به مناسبت باید عرض کنیم که خانم‌ها توجه داشته باشید که در این شرایط خاص مملکت، اصولاً مطالب به طور دلخواه گفته نمی‌شود و درس به آن شکل منظم پیش نمی‌رود، همین معلم عقیدتی شما چندی قبل بود که در تهران بود، صحبت این بود که من پیش‌نهاد کردم بعضی از بحث‌های عقیدتی را شروع کنیم، ایشان گفت: اصلاً این مدت که من به کارهای اجرایی مشغول بودم آن مایه‌های علمی کنده شده و دارد از من کنار می‌رود، دارم دیوانه می‌شوم، خیلی زحمت می‌خواهد خودم را آماده کنم با مطالعات متفرق، گفتم خوب به هر حال وظایف است و باید تلاش کنی، گفت: نگران این مساله هستم که آیا اصلاً رها کردن مسائل اجرایی که الان در حد ضرورت است، کار درستی است یا کار درستی نیست؟ خوب ببینید وقتی استاد می‌آید سر کلاس درس، نگران است که آیا شرعاً الان وظیفه‌اش آمدن به کلاس است و درس گفتن برای یک عده خواهر، یا نه، وظیفه‌اش رفتن و دادستان فلان شهرستان شدن است، این را نباید توقع داشت که بیش از این بتواند از نظر مطالب علمی، شما را اشباع کند.

مملکت شرایط خاصی دارد، منتها باید این را توجه کرد که اگر بنا باشد شما رها کنید، آن هم رها کند، بعد از پنج سال، دو سال، یک سال، وقتی که آن‌شاءالله مملکت تمام مشکلاتش را حل کرد تازه از نظر مسائل علمی، دچار مشکلات خواهیم شد. گویا در یک جلسه جای دیگر اشاره کردم که، یک خبرنگار خارجی یک روز از من این سؤال را کرد که: شما فکر نمی‌کنید الان که تمام ارگان‌های مملکت را اشخاصی که در حوزه‌های علمی منشأ آثار بوده‌اند الان در اختیار گرفته‌اند، اگر این‌ها به این شکل ادامه پیدا کند و مشکلات سیاسی یک‌جوری مشغولشان کند، یواش یواش حوزه‌های علمی خالی می‌شود؟ گفتم چرا. گفت: برای این هیچ فکری کرده‌اید؟ گفتم امیدواریم که بی‌فکر نباشیم مساله است، خانم نمی‌شود توقع داشت حالا چون فلان درس آن طور که من می‌خواهم نیست، پس باید رها کرد؛ نه، همیشه در تمام برنامه‌های زندگی‌ات، این نصیحت را از بنده داشته باش، نگو یا صددرصد یا هیچ، بگو حالا که صددرصد نمی‌شود نودونه درصد، اگر نمی‌شود نودوهشت درصد و تا یک درصد. باید با علاقه بیش تری کار کرد، فرصت خیلی کم است، این‌جا خیلی فرق دارد با دبستان، دبیرستان و این‌ها که غرض این بود آخر سال یک نمره‌ای بگیرند، یک مدرکی داشته باشند. در حوزه‌های علمی وضع این جور نیست، کسی می‌تواند بالا بیاید که واقعا پرمایه و باتقوا باشد. یک کمی، کم باشد بالا نمی‌آید. ممکن است بالا بیاید اما مثل زبد است، فاما الزید فیذهب جفاءً،

باطل مثل کف است، خیلی کوتاه‌مدت، زودگذر، کم‌ارزش، بی‌محتوا، زرق

و برق و سروصدا مثل ابر بهاری دارد به بالا می‌آید اما زودگذر و تمام شدنی است. و اما ینفع الناس فی الارض، آن است که مکث می‌کند، درنگ می‌کند، ماندنی است.

پس توجه داشته باشیم این‌ها مساله‌ای نباید باشد، استاد یعنی واسطه بین من و کتاب، نه این که آن چه در کتاب هست باید استاد به من تلقین کند، تزییق کند، القاء کند، بفهماند، نه، البته اگر یک استادی آن طور پیدا شد که فیها، اما اگر نشد نمی‌توان رها کرد. مسائلی هست که باید شما پی‌گیری کنید، دنبال کنید - من خوب یادم است، باور بفرمایید در این حوزه گاهی می‌شد که انسان یک کتاب زیر بغلش می‌گذاشت و چندین روز می‌گشت و یک نفر پیدا نمی‌شد که درس بدهد، یک نفر گاهی پیدا می‌شد؛ نصف مطالب که هیچ اصلاً مطلب را درک نکرده بوده ما گاهی مجبور بودیم یک کلام از این بپرسیم، یک کلام از او، مطلب را به این صورت می‌آموختیم. من یادم است وقتی یک هم‌مباحثه پیدا کردم که همان شرح امثله را با او مباحثه کنم، یک نامه خیلی خوشحالاته به پدرم نوشتم که الحمدلله این پیدا شده است. این‌ها مسائلی است لازم نیست حتماً همه مطالب کتاب را استاد بگوید. در سطوح بالا خانم‌هایی که تحصیل کرده‌اند که من گاهی سؤال کردم که خیلی خوب عبارت می‌خوانند و خیلی خوب مطالب را می‌دانند، شما از آن‌ها سؤال بنمایید، یک موقع این است که ما به عنوان یک وظیفه کاری را شروع کردیم. وظیفه هیچ استثنا نمی‌خورد.

مساله تحصیل برای شما، الان وظیفه است. وقتی وظیفه است شما باید جدیت کنید، وقتی یک مقدار از استاد گرفتی یک مقدار هم از این و آن سؤال کردی مساله حل می‌شود.

به هر حال این مساله‌ای است چون خانم‌ها گله دارند از این که اساتیدشان آن طور که می‌خواهند منظم نیستند، اساتید عوض می‌شود، عرض کردم استاد می‌گوید تا آن لحظه‌ای که دارد درس می‌دهد، شک دارد که آیا وظیفه چیست؟ بنده هم الان که خدمت شما آدمم، تا صبح که حرکت کردم، با این که وعده داده بودم، در این تردید بودم که آیا وظیفه من رفتن به استان فارس است - چون یک برنامه‌ای بود در استان فارس - یا آمدن به این جا، بنده که با این تردید تا لحظه‌ای که سوار می‌شوم و می‌آیم، گرفتار مسائلی هستم، شما دیگر نباید توقع داشته باشید که این عرایض امروز من برای شما یک مطلب جمع‌وجور شده مطالعه کرده‌ای باشد.

مطلبی را باید به خانم‌ها بگویم که گاهی یک مسائل روشنفکرانه‌ای ما می‌شنویم که در حوزه دارد اوج می‌گیرد که متأسفانه در مدرسه هم، در مکتب هم خواه ناخواه اثر می‌گذارد. این شکی ندارد، وقتی در حوزه پا بگیرد، در مکتب هم اثر می‌گذارد، شما همان طور که امام بارها فرموده این حساب را بکنید، ببینید کی بود که دلش به حال اسلام در این اخیر، بیش تر سوخته، دنبالش هم عمل و کار کرده؟ امام و روحانیت یا بنی‌صدر و امثال او؟ خوب ما این مسائل را نمی‌توانیم مسامحه کنیم، ندیده بگیریم، اما گاهی اوقات زیاد ایراد می‌کنند که شما چرا میدان می‌دهید، من از طرف خودم و از طرف این رفقا و برادرهای مسؤول، می‌توانم به جرأت قسم بخورم، قسم جلاله بخورم آن روزی که به ما بگویند آقا! مسؤولیت ندارید، برای ما قطعاً جشن است، بدون هیچ‌گونه حرفی کنار می‌رویم، ولی چه باید کرد؟ من به یک مناسبتی با یکی از

مسؤولین درجه یک مملکتی این مساله را صحبت کردم، گفتم من به چشم خودم دیدم که در همین اوایل دوران دولت موقت، گاهی که در نخست‌وزیری کار داشتم و می‌رفتم آن‌جا احساس می‌کردم، به محض این که من می‌آیم، یک عده به تکاپو می‌افتند، بعضی درها را می‌بندند، تعجب می‌کردم که مساله چیست؟ بعد متوجه شدم که در خیلی از این اتاق‌ها، خانم‌های کارمند و ماشین‌نویس به همان شکل کزایی سابق یعنی حتی بدون روسری می‌باشند، یادم است یک خانم وقتی می‌آمد با وضع بسیار بدی سلام و علیک می‌کرد، یک روز تلفن کرد، گفت فلانی! یک کاری این جور است و این جور است، گفتم من الان دارم می‌روم قم، باشد بعداً که برگشتم. او با همان وضع خاصی که داشت، گفت التماس دعا. من آمدم قم و در حرم مخصوصاً مشرف شدم، برای این که برخلاف واقع عمل نکرده باشم، یک مقدار دعا کردم که خدایا! این خانم را قانع کن یک روسری سرش بیندازد، برخوردارش با مردها، متین باشد و روز بعد که باز تلفن زد تعمداً گفتم، خانم من قم مشرف شدم، و آن التماس دعای شما یاد نرفت، اما این جور دعا کردم، گفتم: خداوند به شما یک روسری بزرگ و هم لباس‌هایی که از آن شکلی که من دیدم خارج بشوید بدهد و از این به بعد من در برخوردارها شما را به آن شکل نبینم.

خوب ببینید خواهر، وقتی من می‌آیم در نخست‌وزیری یا جای دیگر کشور جمهوری اسلامی، وقتی می‌بینم وضع این جور است، من چه وظیفه‌ای دارم؟ این جوان‌هایی که خودشان را به کشتن دادند، برای چه خودشان را به کشتن دادند؟ برای این خودشان را به کشتن دادند که آن خانم به همان شکل باز آن‌جا باشد؟ وقتی در جلسه تودیع فلان سفیر که می‌خواهد حرکت کند، دختر خاله فلان کس که فامیلی‌اش را نمی‌گویم، از مردها پذیرایی می‌کند، بدون روسری، ما هیچ وظیفه‌ای نداریم؟ اگر دیدید ما ایستادیم یک‌دنده و می‌گوییم بایستی این مسیر، طی شود، مساله این است و الا ما خیلی خوب می‌فهمیم که اگر یک‌خرده کوتاه بباییم خیلی خیلی وضع آرام خواهد بود، اما خدا می‌داند چند تا از پاسدارهای بعضی از مسؤولین - مرادم از مسؤولین همان اشخاص خاص است - به ما مراجعه کردند و گفتند: آقا! اجازه بدهید ما این‌ها را ترور کنیم. این‌ها مسائلی است ما می‌بینیم مرد جوان داده، زن جوان داده، مادر یکی از همین جوان‌ها - که نام پسرش قاسم بود و شهید شد - گفت: به امام بگویید قاسم که مساله‌ای نیست، من چهار تا پسر دیگر دارم، آرزویم این است که این‌ها همه شهید شوند اما من در فروشگاه فلان جا دیگر نبینم، این دخترها با قیافه‌های کزایی بیایند. این چیزی است که در یک جایی که این جوان را می‌خواستند دفن کنند، مادر این جوان می‌گفت، آن وقت شما می‌گویید که ما می‌توانیم کوتاه بباییم؟ ما خیلی از مسائل را روشن می‌بینیم که اصلاً با هدف نمی‌سازد با این حرکت نمی‌سازد. این مساله‌ای است که گاهی برای ما پیش می‌آید که ما مجبوریم تذکر بدهیم...<sup>۳</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۰۳.
۲. رعد، ۱۷.
۳. یادنامه، شهید آیت‌الله قدوسی، به قلم جمعی از دانشمندان، صص ۲۵۴ تا ۲۵۹.